

با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همراهان جان

برداشتی از برنامه ۹۱۹ که حاوی ابیات بسیار تاثیرگذار بود و مثل جواهرات در این برنامه خودش را نشان می‌داد، را بیان می‌کنم.

در برنامه آقای شهبازی گفتند که عینک‌های فرعون یعنی من ذهنی خود را شناسایی کنید و بنده هم عینک‌ها را شناسایی کردم اما الان که دارم می‌نویسم، می‌خواهم عینک‌هایی که در وجود ما هست و اگر فعال بشود این عینک‌ها می‌توانند تمام عینک‌های فرعون وجود ما را نشان بدهند **را به اشتراک بگذارم** و ما می‌توانیم خانه دل‌مان را که باید مطهر و پاک باشد، هر لحظه این ناخالصی‌ها را از وجودمان جارو کنیم و با خداوند به وحدت برسیم

اولین عینک شناخت خود: عینک عدم است.

عدم اصلا در مرکز ما وجود دارد ولی در زیر خروارها هم‌هویت شدگی با اجسام دفن شده، با اولین آگاهی، که ما می‌توانیم با اصلمان دوباره ارتباط برقرار کنیم خودش را به ما نشان می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲
آنکه به رقص آورد پرده دل بردرد
این همه بویش کند، دیدن او خود جداست

دومین عینک شناخت خود: عینک انصتوا است.

انصتوا، خاموش کردن ذهن، ارتباط با سکوت درونمان که اصلا نمی‌دانستیم که سکوت جنس خداوند است. **به** ما فقط از اوان کودکی یادمان دادند که حرف بزنی و مورد تشویق قرار گرفتیم و با این روال بزرگ شدیم و همین باعث شد که متوجه نشویم چقدر در قلیل و قال ذهن زندانی شدیم و تمام دردهای وجودمان از همین حرف زدن، تعریف کردن خود، مقایسه خود، برتری طلبی، فخر فروشی و ... به وجود آمده، همه چیز را فراموش می‌دیدیم. وقتی عدم را در مرکزمان دیدیم برای اولین بار، ذهنمان خاموش شد، دیدیم یک چیزی در آن عدم هست که تا حالا تجربه نکرده بودیم و آن هم سکوت عدم بود. برای اولین بار خاموشی و سکوت را تجربه کردیم و چقدر خوشایند برای ما بود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴
من بدم غافل به شغل قال و قیل
بود در باطن چنین رنجی ثقیل

چون به جد مشغول باشد آدمی
او ز دید رنج خود باشد عمی

سومین عینک شناخت خود: عینک الست است.

الست به ربکم:

آیا من پروردگار تو هستم؟ وقتی وارد فضای عدم شدیم و خاموشی گزیدیم، از ما سوال شد: ای مرد کار، تو از جنس من هستی یا نه؟ و ما آنجا جواب دادیم بلی، از جنس تو هستیم و آنجا بود که فهمیدیم که تمام وجودمان خداییت است ازلی و ابدی است و فقط برای مدتی در جسم هستیم. پس تمام آنچه که من ذهنی به ما القاء می‌کند که این کار را بکن یا نکن، این از زندگی نیست، مقاومت و قضاوت و هم‌هویت شدن از من ذهنی است برای بقای خودش و به خاطر همین در چاه من‌ذهنی زندانی هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۴۴ و ۱۶۴۵
هر زمان دل را دگر رایی بود
آن نه از وی، لیک از جایی بود

پس چرا ایمن شوی بر رای دل
عهد بندی تا شوی آخر خجل؟

عینک چهارم شناخت خود: عینک قضا و کن فکان.

وقتی وارد فضای عدم شدیم و خاموش شدیم و الست را لبیک گفتیم، آنوقت برای رهایی از چاه فرعون وجودمان، متوجه شدیم که باید اجازه بدهیم فضای الهی که در هر لحظه می‌خواهد به ما کمک کند و خانه دل‌مان را جارو کند و اشغال‌های آن را بیرون بیندازد **را** فقط نگاه کنیم و

قیل و داد نکنیم و درد هوشیارانه بکشیم و وقتی خدا اینها را دید، آنوقت به کن فکان دستور می‌دهد که بشو و می‌شود و مرکز ما به وسیله کن فکان پاک و خالص می‌شود و نیاز به هیچ کاری از طرف ما نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۸۷
گفت: می‌دانم سبب این نیش را
می‌شناسم من گناهِ خویش را

پنجمین عینک شناخت خود: عینک جفالقلم است.

وقتی وارد فضای عدم شدیم و خاموش و الست را لبیک گفتیم و به قضا و کن فکان اجازه کار دادیم و فهمیدیم که کن فکان مرکزمان را پاک می‌کند، آنموقع خداوند بابت خاموشی و شناخت جنس اصلی‌مان و درد هوشیارانه و پاک کردن مرکزمان به ما هدیه خودش را با جفالقلم می‌دهد و ما می‌بینیم که کارها در درون و بیرون خیلی عالی شده. دیگه همش شکر و صبر و حزم و امنیت و قدرت و عقل خدایی را بیشتر حس می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۵۲۰
جمله قرآن هست در قطع سبب
عزِ درویش و، هلاکِ بولهب

ششمین عینک شناخت خود: عینک تسلیم و فضاگشایی است.

وقتی هدیه خداوند از طریق عدم و لبیک الست و پذیرش قضا و کن فکان و جفالقلم و انصتوا به ما داده شد، نوبت عینک تسلیم و فضاگشایی است که در هر لحظه و هر ساعت از چشم خود جدا نمی‌کنیم و هر اتفاقی که می‌افتد چه در درون و چه در بیرون یا فکرهای که ذهن می‌آورد از گذشته یا در مورد آینده فقط یا این عینک نگاه می‌کنیم و باعث می‌شود که این توهم یعنی من‌ذهنی کوچک و کوچک می‌شود و یکریزی دیگر خانه دلمان طهرا بیتی: خانه‌ام را پاک کنید. تحقق پیدا می‌کند. بدون هیچ هم‌هویت شدگی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۴۳۴
طهرا بیتی بیان پاکی است
گنج نور است، ار طلسمش خاکی است

خانه دل را باید از پلیدی‌ها پاک کرد، کالبد عنصری، گنجینه انوار الهی است، اگر چه **طلسم آن**، جسم خاکی است.
تسلیم خوانده شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۷۴۵
خوشر از تجرید از تن وز مزاج
نیست ای فرعون بی‌الهام گنج

آخرین عینک شناخت خود: عینک کرمن و کوثر (گرامیداشت و فراوانی خدا).

کرمن و کوثر بازتاب مرکز عدم و لبیک به الست و پذیرش قضا و انجام کن فکان و درک جفالقلم و فضاگشایی و انصتوا است، البته همه این عینک‌ها عینکی نیست که به چشم بزنی، بلکه باید با عدم که لباس فرم پوشیده ارتباط برقرار کنیم و در همان فرم، بی‌فرمی خودمان را درک کنیم و متوجه می‌شویم که ما فراوانی اندیش شدیم و از شرم و حیای من‌ذهنی خبری نیست و مهربان شدیم، عشق را در هستی جاری می‌کنیم، به کسی کاری نداریم، همه هستی را دوست داریم و در تمام هستی جلوه زندگی را می‌بینیم و بهترینها را از وجودمان به هستی می‌ریزیم و مراحل تبدیل خودمان را انجام می‌دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۷۵۳
هر قدم را از سر بینش نهم
از عثار و، اوفتادن وارهم

با سپاس، زهرا از تهران